دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین ــ ۱۶ اکتوبر ۲۰۱۳

امتنان از مبارکبادِ

ظاهر جان تیموری

دوست ارجمندم، داکتر صاحب ظاهر جان تیموری، ضمن پیامی صمیمانه، ولادت نواسهٔ نورِ دیده ام را از طرف خود و فامیل گرامی خود، مبارکی داده و بدین مناسبت شعری دلنشین سرود، که صفحهٔ دیروز پورتال "افغانستان آزاد ــ آزاد افغانستان" را زینت بخشید. ظاهر جان عزیز قبلاً تلفونی هم ما را مورد لطف قرار داد، که بی اندازه خوشحال و خوشنودِ ما ساخت.

بدین وسیله از مهربانی آن دوست گرانقدر و خانوادهٔ عزیزش ابراز شکران کرده و از صمیم قلب آرزومندم که زندگانی بر وفق مُراد و بر مدار دلخواه شان بگردد.

قطعهٔ زیبائی که آن عزیز سروده است، آنقدر در دلم نشست که خواستم از آن استقبال نمایم؛ امیدوارم زورم برسد. ولی در هر حال بس خوشحالم، که اولین شعرم را نثار قدوم نازنین نور دیده ام میکنم. ازین بابت نیز از ظاهر جان عزیز متشکرم، که دروازهٔ بستهٔ شعرم را کشود. اولاً آن قطعهٔ شیوا را می آرم و سپس استقبالیه ام را:

نوه ات تحفه ای ز یزدان است نوری در کلبهٔ عــزیزان است
قـــــدمش بر همه مبارک باد طفل معصوم جان و جانان است
از خـــدا طول عمر او خواهم
زانکــه از نسل رادمردان است

و اینک غزل استقبالیِ من:

گه بهار است و گه زمستان است — گه خزان است و برگریزان است
زندگی هم چنین خورده رقم — که خزانی پس از بهاران است
مَوسِم دَی رسید از پَیِ من — پایهٔ تختِ عمر لرزان است
پیش ازانش مگر خزانی هست — که کنون از پَیَم دلنگان است
وه چه رنگین، خزان میخندد؟ — که بهاران ازان هَراسان است
فصل پائیز من خوش است ازین — که مُلَوَّن ز رویِ جانان است
طفلکی، نور دیده ای، دلبر — مایهٔ شوق و شعفِ وجدان است
شد "سَمِیرا"ی من بِساطِ نشاط — حافظش ایزد است و یزدان است
باد عمرش دراز و بی غل و غش — تا که مِهر است و ماهِ تابان است

بابه اش را "خلیل"، از سر صدق
دیده ام، شاد هست و خندان است

ـ "سمیرا" نامکِ نواسهٔ جگرگوشهٔ من است، که آرزو دارم روزی مرا "بابه" خطاب کند، همان قسمی که هردو فرزند ارجمندم نیز "بابه" خطابم میکنند.